

مقدمه مترجم

# تنها عشق حقیقت دارد

دکتر برایان ال. وایس

زهره زاهدی

پشت جلد  
از آن عالم که در دنیا زندگی می‌کند  
۸۶۲۱  
از آن عالم که در دنیا زندگی می‌کند  
ناله ۰۰۵۶۶  
به باری  
که در این دنیا زندگی می‌کند  
تساوی  
از آن عالم که در دنیا زندگی می‌کند  
کوا  
۲۵۱-۵۲۱۷۲

دعوت نیشابوری

۲۲۲-۲۲۴۶

راهنمای  
راهنمای  
راهنمای



راهنمای

### مقدمه

روح انسان آب را می‌ماند  
 از آسمان فرود می‌آید و به آسمان بر می‌بالد  
 و آنگاه دوباره به زمین باز می‌گردد،  
 یک تناوب ابدی  
 گوته<sup>۱</sup>

پیش از آن که کتاب اولم به نام استادان بسیار، زندگهای بسیار<sup>۲</sup> منتشر شود، به دیدن صاحب یک کتابفروشی محلی رفتم بینم کتاب را سفارش داده است یا خیر. کامپیوترش را نگاه کردیم. گفت: «چهار نسخه سفارش داده‌ام، تو هم می‌خواهی یکی سفارش بدهی؟»

هرگز گمان نمی‌کردم فروش کتاب به میزان تیراژ آن برسد. هر چه باشد نوشتن چنین کتابی از یک روانپزشک سرشناس بعید بود. کتاب، داستان حقیقی یکی از بیماران جوانم را شرح می‌داد که گذشته درمانی<sup>۳</sup>

---

1- Goethe  
 2- Many Lives, Many Master  
 3- Regression Therapy

او، به عینه زندگی هر دوی ما را تغییر داده بود. به هر حال می دانستم که کتاب در هیچ کجای کشور هم به فروش نرود، دوستان، همسایه ها، و البته خویشاوندانم بیشتر از چهار نسخه خواهند خرید.

گفتم: «خواهش می کنم، دوستانم و بعضی از بیمارانم و آشنایان دیگرم اینجا خواهند آمد و سراغ کتاب مرا خواهند گرفت. نمی توانی بیشتر سفارش بدهی؟»

برای آنکه بالاخره، با اکراه، به سفارش نسخه های بیشتر تن دهد، ناچار شدم شخصاً فروش ۱۰۰ نسخه کتاب را تضمین کنم. در مقابل حیرت کامل من، کتاب، با بیش از دو میلیون نسخه زیر چاپ، پرفروشترین کتاب جهان شد و به بیست زبان ترجمه شد. زندگی دستخوش یک پیچش غیرمعمول دیگر شده بود.

پس از فارغ التحصیلی با درجه ممتاز از دانشگاه کلمبیا و به پایان رسانیدن دوره کارآموزی پزشکی در دانشکده پزشکی دانشگاه ییل<sup>۴</sup>، دوره انترنی را به آموزش بیمارستانی در دانشگاه نیویورک<sup>۵</sup> و دوره رزیدنتی را در رشته روانپزشکی در دانشگاه ییل گذرانده بودم. سپس در دانشکده های پزشکی دانشگاههای پیتسبورگ<sup>۶</sup> و میامی<sup>۷</sup> به تدریس مشغول شده و طی یازده سال بعد از آن، رئیس بخش روانپزشکی مرکز پزشکی مونت سینایی<sup>۸</sup> در میامی بودم. کتابها و مقالات علمی زیادی نوشته بودم. من در نقطه اوج یک حرفه آکادمیک قرار داشتم.

آنگاه کاترین، بیمار جوانی که در کتاب اولم توصیف کردم، وارد دفتر من در مونت سینایی شد. خاطرات مشروح او از زندگیهای گذشته، که در ابتدا برایم باورکردنی نبود، و توانایی او در انتقال پیامهای ماورایی و شهودی تحت تأثیر خلسه هیپنوتیزم، زندگی مرا زیر و رو کرد. دیگر

4- Yale University  
5- New York University  
6- Pittsburgh  
7- Miami  
8- Mount Sinai

نمی توانستم مانند گذشته به دنیا نگاه کنم. بعد از کاترین، بیماران زیادی برای بازگشت به گذشته و گذشته درمانی نزد من آمدند. کسانی که با بیماریهای مقاوم در برابر درمانهای پزشکی و روانپزشکی متداول، مداوا شدند.

کتاب دومم به نام عبور از زمان به سوی شفا<sup>۹</sup> حاوی مطالبی است که از قابلیت و قوه درمان از طریق رجوع به زندگیهای گذشته آموخته ام. کتاب پر است از داستانهای موردی واقعی درباره بیماران واقعی.

حیرت انگیزترین آنها در کتاب سومم تنها عشق حقیقت دارد<sup>۱۰</sup> بیان شده است. این کتاب درباره جفتهای روحی است. کسانی که عشقشان تا ابد آنها را به هم پیوند داده است و بارها با یکدیگر به دنیا می آیند، زندگی پس از زندگی. اینکه چطور جفت روحی خود را می یابیم و باز می شناسیم، و از آن پس تصمیماتی که به ناچار می گیریم و زندگیمان را زیر و رو می کند، از تکان دهنده ترین و مهمترین لحظات زندگی ماست.

به هم رسیدن یک جفت روحی را تقدیر دیکته می کند. ما باید او را ملاقات کنیم. اما تصمیمی که پس از ملاقات او می گیریم در حیطه انتخاب و اراده ماست. یک انتخاب نادرست، یا از دست دادن یک فرصت مناسب می تواند باعث تنهایی و رنجی باورنکردنی شود. یک انتخاب درست، تشخیص یک فرصت طلایی، می تواند برایمان نعمت و سعادت عمیق به بار آورد.

الیزابت، زن زیبایی از میدوست<sup>۱۱</sup>، به دلیل اندوه و اضطراب عمیقی که پس از مرگ مادر عارضش شده بود، تحت نظر من گذشته درمانی می کرد. او همچنین در ارتباط با مردها مشکل داشت. همواره

9- Through Time into Healing  
10- Only Love Is Real  
11- Midwest

بازنده‌ها، سوءاستفاده‌چی‌ها و از این قبیل همپالکیهای مسموم و مذموم را انتخاب می‌کرد. او در ارتباط با مردان هرگز عشق واقعی را نیافته بود.

ما سفر به گذشته‌های دور را آغاز کردیم و نتایج شگفت‌انگیزی به دست آوردیم. همزمان با گذشته‌درمانی الیزابت، به مداوای پدر، مرد مکزیکی جذابی که او هم دچار اندوه بود، مشغول شدم. برادرش اخیراً در یک تصادف مصیبت‌بار در گذشته بود. علاوه بر این، مشکلاتی که با مادرش داشت و بعضی از مسائل محرمانه جوانی‌اش، دست به دست هم داده، آزارش می‌دادند.

پدر و دستخوش ناامیدی و تردید بود، عذاب می‌کشید و کسی را نداشت که شریک مشکلاتش باشد. او هم جستجوی راه حل و درمان را در گذشته‌های بسیار دور آغاز کرد. اگر چه الیزابت و پدر در زمان واحدی تحت گذشته‌درمانی با من بودند، هرگز یکدیگر را ندیده بودند، چون قرار ملاقاتشان با من، در دو روز مختلف هفته بود.

در طول پانزده سال گذشته، جفتها و خانواده‌هایی را تحت مداوا قرار داده بودم که توانسته بودند همسران و دلدادگان زمان حالشان را در زندگیهای گذشته بیابند. گاهی جفت‌هایی را به گذشته برگردانده‌ام که، برای اولین بار و همزمان، خودشان را در یک زندگی واحد در گذشته، و در حال تأثیر متقابل بر هم، یافته‌اند. اغلب این رازگشایی‌ها برای هر دو طرف تکان‌دهنده است. آنها قبلاً هرگز چنین چیزی را تجربه نکرده‌اند. هنگام آشکاری صحنه‌ها، در مطب من، ساکت می‌مانند. بعد، وقتی از حالت خلسه‌هینوتیزم خارج می‌شوند، برای اولین بار می‌فهمند که صحنه‌های مشترکی را تماشا کرده‌اند و احساسات مشترکی داشته‌اند. آن وقت است که من هم از رابطه‌شان در زندگیهای گذشته مطلع می‌شوم.

اما در مورد الیزابت و پدر همه چیز معکوس بود. زندگانیها و دورانیهایشان به طور مستقل و کاملاً جدا از هم، در مطب من رازگشایی شد. آنها یکدیگر را نمی‌شناختند. هرگز یکدیگر را ندیده بودند. از دو کشور و فرهنگ مختلف بودند. حتی من هم چون آنها را به طور جداگانه

می‌دیدم، هیچ دلیلی نداشتیم که به پیوند میان آنها مشکوک شوم و ارتباطی میانشان نمی‌دیدم. با این حال به نظر می‌رسید که از زندگیهای گذشته واحدی حرف می‌زدند که دارای مشابهت‌ها و جزئیات عاطفی حیرت‌انگیزی بود.

آیا امکان داشت که در طول زندگیهای گذشته عاشق هم بوده و یکدیگر را از دست داده باشند. در شروع، هیچیک از ما از نمایش جالب و مهیجی که در آرامش امن مطب من در شرف ظهور بود، خبر نداشتیم. من اولین کسی بودم که به ارتباط میان آنها پی بردم. اما بعد چه؟ آیا باید به آنها می‌گفتم؟ اگر اشتباه کرده بودم چه؟ محرمیت اسرار میان پزشک و بیمار چه می‌شد؟ رابطه آنها در حال حاضر چه؟ این کار دستکاری سرنوشت آنها نبود؟ اگر ایجاد این رابطه در زندگی فعلی، مورد نظر یا علاقه‌شان نباشد چه؟ آیا یک رابطه ناموفق دیگر، باعث از دست رفتن نتایج درمانی که تا آن زمان عاید شده بود، و همچنین اعتمادشان نسبت به من، نمی‌شد؟

در طول سالهای تحصیل، و پس از آن، در دوران گذراندن تخصص روانپزشکی‌ام در دانشکده پزشکی دانشگاه ییل، این فکر در من ریشه دوانده و کامل شده بود که هرگز به بیمارانم لطمه نزنم. «وقتی شک داری، مراقب باش صدمه نزنی.»

الیزابت و پدر هر دو رو به بهبود بودند. آیا باید به ادامه همین روند بسنده می‌کردم؟

درمان پدر به زودی به پایان می‌رسید و او کشور را ترک می‌کرد. باید سریعاً تصمیم می‌گرفتم.

همه گفته‌های آنان، خصوصاً بیانات الیزابت، در این کتاب ذکر نشده است، زیرا بعضی از حرفهایشان به داستان مشترکشان مربوط نمی‌شود. بعضی دیگر صرفاً طی روان‌درمانی عادی گفته شده‌اند، و مشمول هیپنوتیزم و بازگشت به گذشته نبودند. آنچه در این کتاب خواهد